



احکام سیگنال (مشاوره در سرمایه گذاری)

بحث در احکام مشاوره و سیگنال دهی در بازار بورس و اوراق بهادار و سرمایه گذاری بود، بحث به حکم پول گرفتن در مقابل سیگنال دهی رسید.

پول گرفتن در مقابل سیگنال دهی حلال

بحث در این است که آیا می توان سیگنال دهی را تحت یکی از عقود قرار داد و در مقابل آن پول و یا عوضی گرفت یا خیر؟ گفته شد که این بحث صور مختلفی دارد زیرا که ممکن است اصل سیگنال دهی حرام باشد و یا مباح باشد، ولی در حال حاضر مفروض بحث ما در مورد سیگنال دهی ای است که فی نفسه حلال و مباح می باشد و لذا بحث می کنیم عوض و پول در مقابل این نوع از سیگنال دهی، چه حکمی دارد؟

فرض اول: پول گرفتن به عنوان بیع اطلاعات

گفته شد که اگر به عنوان بیع و خرید و فروش باشد، باید سراغ عمومات و اطلاعات معاملات برویم:

تمسک به عمومات و اطلاعات بیع

در مورد حقیقت بیع و این که قوام بیع به چه اموری می باشد، بین فقها اختلاف وجود دارد: برخی قوام بیع را به این می دانند که مبیع، عین باشد تا تملیک عین به عوض صادق باشد و در مقابل برخی مبیع را اعم از عین و حق می دانند، که بر اساس این دو مبنا، بیع اطلاعات از مصادیق بیع محسوب نمی شود و صدق «بیع» بر «خرید و فروش اطلاعات» با مشکل مواجه است زیرا که «اطلاعات» نه حق است و نه عین است و در نتیجه بیعی که در لسان فقها تعریف شده است، شامل این جا نمی شود.

اما اگر معنای بیع را اعم دانستیم و مبیع را اعم از عین، حق، منافع و هر چیزی که عرفاً قابل نقل و انتقال باشد، دانستیم و گفتیم که: «أحلّ الله البیع» خطاب به عرف است و عرف نیز برای بیع، مفهوم و معنای عامی قائل است و هر کجا که مصداقی برای بیع محقق شود از باب اطلاق مقامی، دلیل ما نیز شامل آن مصداق جدید می شود، فلذا در ما نحن فیه نیز می گوییم که:

«أحلّ الله البیع» عرفاً شامل بیع اطلاعات نیز می شود زیرا که عرف، فروش اطلاعات را نیز بیع می داند و خطاب «أحلّ الله البیع» اطلاق داشته و شامل همه حصص و انواع و اقسام و مصادیق خرید و فروش، از جمله بیع اطلاعات می شود. لکن همه بحث در این است که: آیا مفهوم بیع، مفهوم وسیعی است به گونه ای که عین یا حق بودن، شرط در مبیع نیست بلکه مبیع اعم از عین، حق، منفعت، خدمت و... است و شامل هر چیزی که قابل نقل و انتقال باشد، می شود؟ یا این که مفهوم بیع، چنین توسعه ای ندارد؟

اگر اثبات شود که مفهوم بیع اعم از بیع عین و حق است، مشکل بر طرف می شود.

ولی اگر گفته شود که مفهوم بیع مختص به تملیک عین و یا مختص به تملیک عین و حق می باشد و یا این که حداقل گفته شود که در مورد مفهوم بیع، شبهه مفهومی داریم یعنی نمی دانیم مفهوم بیع توسعه دارد یا مضیق است، در این حالات نمی توانیم به دلیل «أحلّ الله البیع» تمسک کنیم زیرا که در فرضی که مفهوم بیع را مضیق بدانیم، اصلاً مفهوم بیع، شامل خرید و فروش اطلاعات نمی شود و اگر هم شک در مفهوم بیع داشته باشیم، تمسک به دلیل «أحلّ الله البیع» نسبت به فردی که مشکوک است که حقیقت بیع بر آن صادق است یا خیر، جایز نیست.



ولی اگر گفته شود که:

هر چند ممکن است که در زمان‌های سابق مفهوم بیع مضیق بوده و تنها شامل بیع عین و یا بیع حق می‌شده است ولی در حال حاضر مفهوم بیع توسعه دارد و خرید و فروش خدمت نیز، بیع محسوب می‌شود و مثلاً وقتی خدمتی را به شخصی ارائه می‌کنند، عرفاً می‌گویند که «خدمت» را به شخص مقابل فروختیم و در ما نحن فیه نیز، مشاور اطلاعات خود را می‌فروشد، در این صورت اشکال قبلی مطرح نمی‌شود.

اشکال

لکن اگر در زمان ما خرید و فروش اطلاعات به صورت مسلم در نزد عرف، بیع محسوب شود، شبهه‌ای مطرح می‌شود: با توجه به این که مفهوم بیع در زمان صدور آیات و روایات مضیق بوده است و این‌گونه نیست که صرفاً مصادیق جدیدی برای همان مفهوم پیدا شده باشد (تا گفته شود که تمسک به عمومات و اطلاقات نسبت به مصادیق جدید مشکلی ندارد زیرا که سیره عقلا و فقها بوده است)، بلکه مفهوم بیع توسعه پیدا کرده است فلذا با وجود این که در زمان صدور آیات و روایات، فروش اطلاعات از مصادیق بیع به حساب نمی‌آمده است و در حقیقت در معنای بیع تصرف شده است و در زمان سابق، بیع به معنای تملیک عین و تملیک حق بوده است ولی در حال حاضر بیع، به معنای معاوضه هر شیء قابل معاوضه می‌باشد فلذا شامل خرید و فروش خدمت، حق، عین و... می‌شود.

حال سؤال می‌شود که با توجه به توسعه‌ای که در مفهوم بیع ایجاد شده است، آیا جایز است به عمومات و اطلاقات «بیع» که در زمان معصومین (علیهم السلام) صادر شده است، تمسک کنیم؟ به تعبیر دیگر: آیا ملاک استناد و حجیت، ظهور آیات و روایات در زمان صدورشان می‌باشد و یا ملاک، ظهور در زمان عمل به آن ادله است و هر کسی در زمان خودش از آیات و روایات باید استظهار کند و همان در حق او حجت است؟

در این مسئله اگر نگوئیم همه اصولیین، باید بگوئیم که عمده اصولیین قائل هستند که ظهور در زمان صدور آیات و روایات حجت هستند و همان ظهور ملاک است نه ظهور در زمان‌های آینده.

بنابراین اگر مفهوم بیع در زمان صدور آیات و روایات، مضیق باشد و شامل فروش خدمت نمی‌شده است، توسعه‌ای که در آینده و در زمان ما پیدا کرده است، ملاک نیست.

پس با توجه به این نکته، برای تصحیح چنین بیعی (بیع اطلاعات) نمی‌توان به عمومات و اطلاقاتی مثل «احل الله البیع» و... تمسک کرد هر چند در زمان ما مفهوم بیع توسعه پیدا کرده باشد و به فروش اطلاعات نیز بیع گفته شود.

بنابراین با توجه به این که یا شک در توسعه مفهومی در زمان صدور روایات داریم و یا می‌دانیم که در آن زمان مفهوم بیع مضیق بوده است، پس نمی‌توانیم به اطلاقات و عمومات بیع، برای تصحیح چنین بیعی تمسک کنیم فلذا نوبت به اصول عملیه می‌رسد: که اصل عملی در این‌جا همان‌طور که فقها فرموده‌اند، اصالت الفساد است یعنی در این‌جا شخصی که خدمتی انجام داده است و پولی در مقابل آن گرفته است، شک دارد که بعد از این معامله، مالک این عوض شده است یا خیر؟ استصحاب عدم دخول در ملکیت خودش را جاری می‌کند و می‌گوید که قبل از بیع در ملک من داخل نبود، پس بعد از این بیع نیز در ملک من داخل نیست.

همچنین مشتری نیز می‌تواند استصحاب عدم خروج از ملک را انجام دهد به این صورت که قبل از انجام معامله، این پول در ملک خودش بوده است ولی بعد از انجام معامله، شک دارد که پول از ملک او خارج شده است یا خیر؟ استصحاب می‌کند «عدم خروج از ملک خودش» را و اثبات می‌شود که او هنوز مالک آن پول می‌باشد.

مگر این که کسی قائل باشد که استصحاب در شبهات حکمیه جاری نیست و در مقام نیز شبهه حکمیه می‌باشد فلذا استصحاب



در آن جاری نیست، که بحث دیگری است.

تا این جا بحث از مشروعیت اخذ پول در تحت عنوان بیع و خرید و فروش بود، ولی عناوین دیگری نیز در مقام وجود دارند که نیاز به بررسی دارند.

فرض دوم: پول گرفتن تحت عنوان معاوضه‌ای جدید

در این فرض معاوضه‌ای جدید و عقد جدیدی غیر از بیع است و مقصود از فروش خدمت، بیع اصطلاحی نمی‌باشد بلکه مقصود معامله و عقد جدیدی است که در زمان ما این عقد حادث شده است و موضوع جدیدی است و قبلاً چنین موضوعی نبوده است. در این صورت مشاور، اطلاعات خود را در مقابل پولی که می‌گیرد، ارائه می‌دهد و بحثی در مورد اسم این عقد جدید نداریم ولی بیع اصطلاحی نمی‌باشد. و جوهی که می‌توان برای تصحیح این قرارداد به آن استدلال شود، عبارت‌اند از:

دلیل اول برای مشروعیت فرض دوم: تمسک به «اوفوا بالعقود»

دلیل اول برای تصحیح این قرارداد، تمسک به عموم «اوفوا بالعقود» است به این صورت که گفته شود که این قرارداد نیز نوعی عقد است و شارع مقدس تمامی عقدهایی که عرفاً «عقد» محسوب می‌شود، را صحیح می‌داند زیرا که «اوفوا بالعقود» خطاب به عرف است و موضوع در این خطاب در مقام اثبات «عقد عرفی» می‌باشد فلذا وفای به هر قرارداد و عقدی که عرفاً عقد باشد واجب است. اما باید توجه داشته باشیم که برای تمسک به این آیه شریفه باید چندین مسئله مورد کنکاش قرار بگیرد، زیرا که ممکن است از این جهات، استدلال فوق مخدوش شود:

اشکال اول:

مراد از «عقود» عقود شرعی است یا عقود عرفی؟ ولی همان طور که در مباحث قبلی نیز گفته شده است، آیه شریفه خطاب به عرف است و موضوع در خطابات ملقای به عرف، همان متفاهم عرفی است و مرجع در فهم موضوع، عرف است پس موضوع این آیه نیز، همان چیزی است که عرف از «عقد» می‌فهمد. بنابراین هر چند شارع مقدس، عقدی را که خودش قبول دارد، واجب الوفا می‌داند ولی در مقام اثبات فرموده است که هر عقدی که عرفاً عقد می‌باشد، واجب الوفا است پس این مطلب کاشف از این است که در مقام ثبوت نیز همه عقود عرفی را شرعی و صحیح می‌داند، فلذا این استدلال مشکلی از این جهت ندارد.

اشکال دوم:

«اوفوا بالعقود» به همان عقود زمان صدور این خطاب، اشاره دارد یعنی عقودی که در زمان صدور آیه شریفه بوده مراد است و به تعبیر دیگر: این آیه قضیه حقیقیه نیست بلکه شبیه قضیه خارجی می‌باشد، یعنی این گونه نیست که «کلما وجدت فی الخارج عقد، وجب الوفاء به»، بلکه مقصود صرفاً عقود جاری در زمان صدور خطاب می‌باشد. لکن واضح است که مراد از آیه این معنا نیست و این برداشت بر خلاف سیره فقها نیز می‌باشد زیرا که سیره فقها و علما این بوده است که به اطلاقات و عمومات این آیه و امثال آن، تمسک می‌کرده‌اند. بلکه آیه تمامی عقود که در هر زمان و مکانی محقق شود و عرفاً به آن عقد گفته شود، شامل می‌شود و اختصاص به زمان صدور ندارد.



و علما عقد بیمه و سایر عقود مستحدثه را نیز بر اساس همین راهکار تصحیح می‌کنند. علاوه بر این که وجهی ندارد که این آیه را مختص به زمان صدور کنیم و ادعا کنیم که قضیه خارجی است بلکه این آیه نیز همانند سایر آیات می‌باشد و اطلاق و عموم آن شامل موضوعات مستحدثه نیز می‌شود، زیرا که احکام الهی نوعاً به لسان قضایای حقیقیه بیان شده‌اند و لذا معنای آیه چنین است که «کَلِمَا وَجَدْتَ فِي الْخَارِجِ عَقْدًا، فَهُوَ وَاجِبُ الْوَفَاءِ». بنابراین جدید و مستحدث بودن این عقد و قرارداد، خدشه‌ای برای تمسک به این آیه شریفه ایجاد نمی‌کند.

دلیل دوم برای مشروعیت فرض دوم: تمسک به قاعده سلطنت

یکی دیگر از ادله‌ای که می‌توان برای تصحیح این قرارداد مستحدثه، اقامه نمود، تمسک به قاعده سلطنت می‌باشد که توضیح آن در مباحث قبلی گفته شده است و خلاصه آن چنین بود که روایاتی داریم به این مضمون که «الناس مسلطون علی اموالهم» و امثال این روایات که انسان می‌تواند در مال خودش هر تصرفی که خواست، انجام دهد (یصنع ما یشاء) و از طرف دیگر گفته شد که این قاعده مشرّع است یعنی در هر موردی شک کردیم که فلان تصرفات شخص در مال خودش جایز است یا خیر؟ می‌توان به قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم» تمسک کنیم و جواز آن را اثبات کنیم مگر این که دلیل خاصی آن تصرف را از تحت این قاعده خارج کند.

در این جا نیز مشتری می‌خواهد تصرفی در مال خودش انجام دهد به این صورت که در مقابل اطلاعاتی که از مشاور می‌گیرد، پولی به مشاور بدهد؛ بر اساس قاعده سلطنت می‌گوییم که این نحوه از تصرف اعتباری که نوعی از معاوضه می‌باشد، مشمول قاعده است.

همان طور که در مباحث قبلی گفته شد، اصل این که با تمسک به این قاعده و روایات با این مضمون، بتوان مشروعیت قراردادها و تصرفات مشکوک را اثبات کنیم، محل کلام است و برداشت‌های متفاوتی از این قاعده وجود دارد که ما نیز به این نتیجه رسیدیم که این قاعده نمی‌تواند، مثبت مشروعیت این عقود باشد.

دلیل سوم برای مشروعیت فرض دوم: تمسک به قاعده تفویض

دلیل سومی که ممکن است در مقام به آن تمسک شود، قاعده تفویض است که بحث از ادله و روایات قاعده تفویض در مباحث قبلی گفته شده است و تقریب استدلال به قاعده تفویض در مقام به این صورت است که:

در روایات این مضمون گفته شده است که «إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا إِلَّا أَنْ يَذَلَّ نَفْسَهُ»، بنابراین همه کارها به خود مردم واگذار شده است و یکی از کارهایی که به مردم واگذار شده، این است که شخص با پول خودش بر اساس عقد جدیدی، خدمتی را دریافت کند و معاوضه‌ای بین پول و اطلاعات انجام دهد؛ و از طرف دیگر شخص یا شرکت مشاوره، می‌تواند راه کسب درآمد خود را این طریق یعنی مشاوره دادن و در مقابل آن، پول دریافت کردن، قرار دهد.

اطلاق و عموم این روایات شامل این مورد نیز می‌شود.

لکن همان طور که در مباحث قبلی نیز گفته شد، این روایات در مقام تشریح عقود، ایقاعات و امثالهم نیست بلکه نهایتاً بر این دلالت دارد که هر مؤمنی در «محدوده شرع» در اداره امور خودش آزاد است و ملزم به کار خاصی نیست و لذا ارتباطی بین این دسته از روایات و بین مشروعیت دادن به این امور نمی‌باشد.



دلیل چهارم برای مشروعیت فرض دوم: تمسک به بنای عقلا

دلیل چهارمی که می‌توان برای تصحیح این معاوضه جدید مطرح نمود، تمسک به بنای عقلا می‌باشد، به این صورت که: این کار که پول در مقابل خدمت داده شود (مثل پول در مقابل مشاوره و سیگنال دهی) در بین عقلا یک معاوضه جدید است و بر اساس آن عمل می‌کنند فلذا بنای عقلا عمل به این معاوضه جدید است در نتیجه این بنای عقلا کاشف از این است که این بنا نزد شارع نیز مشروع است، بنابراین مشروعیت این قرارداد اثبات می‌شود. دو اشکال به این استدلال وارد شده است:

اشکال اول: اشکال صغروی

آیا الآن ارائه خدمت در جامعه ما به عنوان عقد جدید انجام می‌دهند؟ یعنی هر چند مفروض بحث ما این است که پول دادن در مقابل ارائه خدمت و مشاوره یک معاوضه جدید باشد لکن باید ملاحظه کنیم که آیا در واقعیت و عالم خارج نیز چنین است که عقلا وقتی به شرکت‌های مشاوره‌ای مراجعه می‌کنند و خدمت دریافت می‌کند و در مقابل پول می‌دهند، این کار را به عنوان عقد و معاوضه‌ای جدید انجام می‌دهند؟ یا این که همان بیع یا اجاره است؟ اگر به صورت مسلم اثبات شود که این کار در بین عقلا، عقد جدیدی است که حادث شده است و این مطلب احراز شود، می‌توان به بنای عقلا تمسک کنیم ولی در غیر این صورت نمی‌توان به بنای عقلا تمسک کنیم زیرا که بنای عقلا نیاز به احراز دارد.

اشکال دوم: اشکال کبروی

بر فرض این که در حال حاضر چنین بنای عقلایی وجود دارد و در عالم خارج، عقلا این کار را به عنوان یک معاوضه جدید انجام می‌دهند، این بنای عقلا از جهت مستحدث بودن نیز محل بحث می‌باشد، یعنی باید بررسی کنیم که آیا بناهای مستحدث عقلا نیز کاشف از مشروعیت نزد شارع می‌باشد یا این که صرفاً بناهای عقلای معاصر با معصومین (علیهم السلام) که در مرآی و منظر معصومین (علیهم السلام) می‌باشند و مورد ردع ایشان قرار نگرفته است، کاشف از مشروعیت نزد شارع می‌باشد؟ فقها نوعاً قائل هستند که بنای عقلایی که هم عصر با معصومین (علیهم السلام) و در مرآی و منظر آنها باشد و مورد ردع شارع قرار نگیرد، کاشف از نظر شارع می‌باشد ولی اگر بنای عقلا جدید باشد و در مرآی و منظر معصومین (علیهم السلام) نباشد و حتی ارتکاز چنین بنایی در آن زمان نبوده است، در این جا تمسک به بنای عقلا برای اثبات مشروعیت مشکل است. مگر این که کسی ادعا کند که شارع مقدس معاش مردم را به خود ایشان واگذار کرده است و کاری به مردم نداشته است و تنها خطوط قرمزی تعیین کرده است که نباید بر خلاف آن انجام شود ولی در غیر آن موارد مردم آزاد هستند و لذا در تصحیح این امور نیازی به حکم شرعی نداریم و صرفاً در مواردی که شارع ممنوع کرده است باید جلوی آن گرفته شود ولی در غیر این صورت، خود به خود آثار صحت (مثل ملکیت، معاوضه و...) بر آن عمل بار می‌شود و به تعبیر دیگر در این امور، صحت عقلایی کافی است و نیازی به صحت شرعی نداریم، پس طبق این مبنا در ما نحن فیه نیز گفته می‌شود که در این مقام، منعی از طرف شارع وارد نشده است و چون عقلا این کار را انجام می‌دهند پس صحت عقلایی دارد و لذا موضوع احکام شرعی قرار می‌گیرد و مشکلی ندارد. ولی بر اساس غیر این مبنا، تمسک به بنای عقلا مستحدث برای اثبات مشروعیت این امور، مشکل است.



فرض سوم: پول گرفتن تحت عنوان اجاره

فرض سوم برای پول گرفتن در مقابل سیگنال دهی، این است که این کار تحت عنوان اجاره صورت بگیرد به این صورت که: مشاور و یا شرکتی که سیگنالی به دست آورده است، با طرف مقابل که نیاز به این سیگنال دارد، عقد اجاره منعقد می کنند به این شکل که:

همان طور که مشتری به خیاط مراجعه می کند و با او عقد اجاره منعقد می کند که خیاط لباس او را بدوزد، در بحث سیگنال دهی نیز مشتری نیز مشاور یا شرکت را اجیر می کند تا اطلاعات و سیگنال را در اختیار او قرار دهند، که در این صورت شرکت و یا مشاور، اجیر این مشتری می شود و مشتری مستأجر می شود.

که در این فرض، علی القاعده عقد اجاره مشکلی ندارد و ادله مشروعیت اجاره و «اوفوا بالعقود»، شامل این مورد نیز می شوند زیرا همان طور که اجاره اعیان جایز است، اجاره برای عمل نیز جایز و مشروع است و ما نحن فیه اجاره برای عمل است زیرا که ارائه دادن اطلاعات، خودش عمل و کار است یعنی آموزش و تعلیم است پس طرف مقابل، این شخص حقیقی یا حقوقی را برای این عمل اجیر کرده است و اجاره نیز صحیح است.

بعید هم نیست که گفته شود که عملی که در خارج انجام می شود همین اجاره باشد، گر چه تعبیر مشتری و... در مصوبات، بخش نامه ها، قوانین و... شده است ولی در عمل احتمالاً مقصودشان همین اجاره بوده است.

فلذا این کار شبیه خیاطی، تعلیم قرآن، تعلیم کتاب و معلم گرفتن است و همان طور که پدر برای فرزند خودش، معلمی را اجیر می کند تا به او آموزش دهد، در این جا نیز شخص به مشاور مراجعه می کند و او را اجیر می کند تا او را راهنمایی کند. بر اساس این فرض گرفتن مزد و اجرت در مقابل سیگنال دهی، مشروع است. البته نباید فراموش شود که مفروض بحث در جایی است که خود سیگنال دهی حرام نباشد.

فرض چهارم: پول گرفتن تحت عنوان جعاله

فرض چهارم برای پول گرفتن در مقابل سیگنال دهی، این است که این کار تحت عنوان جعاله انجام شود: یعنی شرکت یا شخص حقیقی را اجیر نکرده است که به او مشاوره بدهد بلکه به صورت جعاله گفته است که «اگر به من سیگنال بدهید و مرا راهنمایی کنید، فلان مقدار به شما پرداخت می کنم» و یا این که «هر کسی مرا راهنمایی کند و سیگنال بدهد، فلان مقدار به او می دهم».

این فرض نیز، جعاله بر تعلیم است و بر اساس ادله مشروعیت جعاله که در جای خودش بیان شده است، اشکالی ندارد و مشروع است.

فرض پنجم: پول گرفتن تحت عنوان مصالحه

در این فرض ادعا می شود که پول دادن در مقابل سیگنال دهی، بیع، اجاره، جعاله و عقد جدید نیست، بلکه مصالحه می باشد، یعنی دو طرف با هم مصالحه می کنند که مشاور، اطلاعات خود را ارائه دهد و طرف مقابل نیز به او فلان مقدار پرداخت کند و از آن جایی که «صلح» جایز و مشروع است فلذا کار این دو طرف مشمول ادله مشروعیت صلح می شود، علاوه بر این که با توجه به این که «صلح» نیز عقد است، فلذا این فرض، مشمول «اوفوا بالعقود» نیز می باشد.



شبهه

شبهه‌ای که می‌توان مطرح کرد، عبارت است از این‌که: باید بررسی شود که آیا مصالحه، مشروط به نزاع می‌باشد یا خیر؟ یعنی این‌که طرفین بگویند اگر طرف مقابل حقی به گردن من دارد، از حق خودم گذشتم و طرف مقابل نیز چنین بگوید، این کار فقط در زمان منازعه مشروعیت دارد.

لکن در جای خودش در فقه این مطلب را بیان کرده‌ایم که مشروعیت مصالحه، منوط به وجود منازعه نمی‌باشد ولی اگر مبنای فقهی این باشد که «صلح فقط در موارد تنازع جای دارد و در جایی که منازعه باشد، امکان صلح است» فلذا از آن جایی که در ما نحن فیه، منازعه‌ای در میان نیست، پس این فرض با مشکل مواجه می‌شود و مشمول ادله صلح نمی‌شود، زیرا که مصداق صلح نمی‌باشد. پس به نظر ما بعید نیست که این فرض صحیح باشد.

فرض ششم: پول گرفتن با توجه به «احترام عمل و کار»

پول گرفتن و پول دادن تحت هیچ یک از عناوین و عقود قبلی نیست بلکه از آن جایی که شخصی که مراجعه به مشاوره کرده است به مشاور امر کرده است که «اطلاعات خود را در اختیار من بگذار»، «به من سیگنال بده» و مشاور نیز اطلاعات را در اختیار او گذاشته است و از آن جایی که عمل و فعل اشخاص محترم هستند و بدون اجرت نیستند و لذا چون مراجعه کننده او را به این عمل امر کرده است، پس باید اجرت عمل مشاور را پرداخت کند.

در فقه نیز این مطلب بیان شده است که: کسی که عملی را به امر آمری انجام دهد، مستحق اجرت است و در ما نحن فیه نیز سیگنال دهی به امر و درخواست مراجعه کننده، بوده است و این فعل و عمل تبرعی و مجانی نبوده است (بلکه به خاطر درخواست مراجعه کننده و به غرض این که پولی از او دریافت کند، به او سیگنال داده است) بلکه محترم است و لذا عامل آن مستحق اجرت است.

البته این راه‌هایی که برای تصحیح اخذ اجرت در مقابل سیگنال دهی بیان شدند، همگی فرضی بودند بنابراین باید ملاحظه کنیم که کدام یک در خارج و واقعیت انجام می‌شود هر چند ممکن است طرفین التفات نداشته باشند که دقیقاً کدام یک از این فروض را انجام داده‌اند.

لکن به نظر ما بعید نیست که آنچه که در خارج واقع می‌شود، از باب اجاره باشد که در این صورت مشکلی نداریم ولی اگر فرض دیگری بود، باید دقت کنیم که مشکلی از جهات دیگر شرعی نداشته باشد.

البته همان‌طور که در ابتدای بحث نیز بیان شد، تمام این مطالب طبق این فرض است که اصل سیگنال دهی مشروع و جایز و حلال باشد، تا به واسطه یکی از فروض بالا، اخذ اجرت در مقابل سیگنال دهی را مشروع نماییم.

پول گرفتن در مقابل سیگنال دهی حرام

لکن اگر اصل سیگنال دهی حرام باشد (مثل این که همان‌طور که قبلاً بیان شد مشاور اطلاعاتی را به سهامداران یک شرکت می‌دهد که به زودی شرکت شما، برشکست خواهد شد و سهام شما بسیار بی‌ارزش خواهد شد و آن شخص نیز سریعاً سهام خود را به افراد بی‌اطلاع دیگر می‌فروشد و دیگران را متضرر می‌کند، و در جای خودش گفتیم که این معامله‌ای که سهامداران بعد از اطلاع از اخبار آینده شرکت، انجام می‌دهند، بنابراین که این معامله حرام باشد، باید گفت که این نحوه سیگنال دهی نیز از باب اعانه بر اثم و... حرام است)، حال می‌گوییم در این فرض که سیگنال دهی در این جا از نظر تکلیفی حرام است ولی آیا می‌توانیم اخذ اجرت در



مقابل این کار را با یکی از فروضی که بیان شد، تصحیح نمود؟

عدم شمول عمومات و اطلاعات معاملات

جواب این است که با هیچ از این فروض نمی توان اخذ اجرت در مقابل سیگنال دهی حرام را تصحیح نمود، یعنی نمی توان گفت که هر چند سیگنال دهی حرام بوده است ولی معامله و عقدی که مراجعه کننده با مشاور انجام داده است، صحیح است، بلکه این معامله نیز باطل است.

توضیح این که:

اگر مراجعه کننده با مشاور، معامله انجام داده باشند، نمی توان حکم به صحت آن کرد زیرا که هر چند «نهی از سیگنال دهی» و «نامشروع بودن سیگنال دهی» فی نفسه دلالت بر بطلان معامله نمی کند ولی بحث در این جا است که معامله با عمل و خدمت نامشروع را با تمسک به چه دلیلی می خواهیم تصحیح کنیم:

اگر دلیل ما برای تصحیح این معامله «احل الله البیع» باشد:

ممکن است گفته شود که هر چند سیگنال دهی حرام بوده است ولی این حرمت، بیع را بیع بودن خارج نمی کند و مشاور خدمتی را خریده است و طرف مقابل خریده است و حتی اگر آن خدمت حرام باشد و یا این که حتی اگر بیع هم حرام باشد، بر اساس «احل الله البیع» بیعی که این دو طرف (مشاور و مراجعه کننده) انجام داده اند، صحیح است.

ولی اشکال در این جهت است که آیا از نظر عرفی «احل الله البیع» با اطلاقش حتی مواردی که مبیع، فعل حرام باشد، را شامل می شود و آیا می توان ادعا کرد که آیه عرفاً نسبت به این موارد نیز اطلاق دارد؟ به طور مثال اگر شیء ای مبیع باشد، (خمر مثلاً) اگر این شیء را بفروشیم، می توانیم ادعا کنیم که اطلاق «احل الله البیع» شامل این مورد نیز می شود؟ و یا این که گفته می شود که این آیه عرفاً از این جهت منصرف است و با توجه به تناسب حکم و موضوع، از این آیه که شارع بیع را حلال کرده است، عرف اطلاق می کند که شامل مبیع حرام هم شود، نمی فهمد بلکه آیه را منصرف از مبیع حرام و مبیع حرام می داند.

پس تمسک به اطلاق «احل الله البیع» برای تصحیح چنین بیعی ظاهراً با اشکال مواجه است.

اگر دلیل ما برای تصحیح این معامله «وفوا بالعقود» باشد:

ممکن است گفته شود که هر چند در این جا این سیگنال دهی حرام است، لکن اینجا بیع رخ داده است و بیع نیز عقد است و لذا اطلاق «وفوا بالعقود» شامل این عقد نیز می شود.

لکن همان اشکالات قبلی به این دلیل نیز وارد است:

اگر آیه ارشادی باشد و حکم وضعی را بیان کند، همان انصرافی که در آیه «احل الله البیع» بیان شد، در این جا نیز وجود دارد، و اگر آیه در مقام بیان حکم تکلیفی باشد که لازمه آن صحت عقد است، اشکالش این است که با توجه به این که آیه امر به وفا کرده است، پس متفاهم عرفی از این آیه این است که «واجب است وفای به عقد و بیع»، پس در این جا بر اساس ظاهر بدوی این آیه باید گفته شود که «واجب است وفای به بیعی که مبیع آن حرام بوده است و مثلاً مبیع را باید تحویل مشتری بدهید»، که در حقیقت از طرفی گفته شده است که ارائه سیگنال حرام است (طبق فرض بحث) و از طرف دیگر گفته می شود که ارائه سیگنال واجب است، و لذا از نظر عقلانی و فهم عرفی این دو با یکدیگر سازگار نیستند، فلذا در صورتی که مفاد آیه حکم تکلیفی باشد، گفته می شود که عقلاً در این موارد عموم و اطلاق را نسبت به مواردی که مبیع حرام است، نمی فهمند.

اگر دلیل ما برای تصحیح این معامله «بنای عقلا» باشد:

یکی ادله صحت بیع، بنای عقلا می باشد که گفته می شود که شارع این بنا را امضا کرده است.



حال باید بررسی شود که آیا چنین بنایی در بین عقلا نسبت به مبیعی که خودشان نیز تحویل آن را جایز نمی‌دانند، جاری است یا خیر؟ مثلاً کار یا مبیعی که نزد عقلا مبعوض است، آیا همان بنایی که عقلا نسبت به سایر مبیع‌ها دارند، نسبت به این مبیع نیز دارند یا خیر؟ یعنی آیا بنای عقلا در این موارد نیز «صحت بیع» است؟

لکن چنین بنایی از عقلا وجود ندارد و یا این که حداقل باید گفت که نسبت به این موارد شک داریم که چنین بنایی عقلا دارند یا خیر؟ پس وقتی این بنای عقلانی تسری به احکام شرعی می‌کند، به همان صورت تسری می‌کند یعنی شارع آن بنایی را امضا کرده است که می‌گوید: «بیع در صورتی که مبیع مبعوض و ممنوع نباشد، صحیح است» و لذا همان‌طور که اگر مبیع عند العقلاء ممنوع باشد، بنایی بر صحت بیع ندارند یا حداقل مشکوک است، اگر مبیع نزد شارع نیز مبعوض باشد، آن بیع امضا نمی‌شود.

پس تمسک به بنای عقلا برای تصحیح این بیع، نمی‌توان انجام داد.

پس در صورتی که سیگنال‌دهی حرام باشد و دادن اطلاعات و گرفتن پول، از باب بیع، اجاره، جعاله، عقد جدید و مصالحه باشد، مشمول بنای عقلا و اوفوا بالعقود نمی‌شود و لذا باطل خواهد بود.

ادله خاصه دال بر بطلان

علاوه بر این که:

از مجموع ادله که در ابواب مختلف وارد شده است استفاده می‌شود که معامله و معاوضه چه به نحو بیع، اجاره، جعاله، مصالحه و... در امور محرمة جایز نیست و گرفتن مزد و اجرت در این موارد جایز نیست یعنی معامله باطل است و پولی که گرفته شده است حرام است و نمی‌توان در آن تصرف کرد.

برخی از آن روایات عبارت‌اند از:

روایت اول:

از این روایت تعبیر به وجوه معاملات شده است،

گرچه این روایت طولانی است، لکن بخشی از آن را نقل می‌کنیم:

«الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ شُعْبَةَ فِي تَحْفِيفِ الْعُقُولِ عَنِ الصَّادِقِ ع أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ مَعَايِشِ الْعِبَادِ فَقَالَ جَمِيعُ الْمَعَايِشِ كُلُّهَا مِنْ وَجْهِهِ الْمَعَامَلَاتِ فِيمَا بَيْنَهُمْ مِمَّا يَكُونُ لَهُمْ فِيهِ الْمَكَّاسِبُ أَرْبَعُ جِهَاتٍ وَيَكُونُ مِنْهَا حَلَالٌ مِنْ جِهَةٍ حَرَامٌ مِنْ جِهَةٍ ... أَمَّا وَجْهُ الْحَرَامِ مِنَ الْبَيْعِ وَالشَّرَاءِ فَكُلُّ أَمْرٍ يَكُونُ فِيهِ الْفَسَادُ مِمَّا هُوَ مِنْهُيَّ عَنْهُ مِنْ جِهَةٍ أَكَلِهِ أَوْ شُرْبِهِ أَوْ كَسْبِهِ أَوْ نِكَاحِهِ أَوْ مَلَكَهِ أَوْ إِمْسَاكِهِ أَوْ هَبْتِهِ أَوْ عَارِيَّتِهِ أَوْ شَيْءٍ يَكُونُ فِيهِ وَجْهٌ مِنْ وَجْهِهِ الْفَسَادِ نَظِيرِ الْبَيْعِ بِالرَّبَا أَوْ الْبَيْعِ لِلْمَيْتَةِ أَوْ الدَّمِ أَوْ لَحْمِ الْجَنْزِيرِ أَوْ لُحُومِ السَّبَاعِ مِنْ صُنُوفِ سَبَاعِ الْوَحْشِ وَالطَّيْرِ أَوْ جُلُودِهَا أَوْ الْخَمْرِ أَوْ شَيْءٍ مِنْ وَجْهِهِ التَّجْسِيسِ فَهَذَا كُلُّهُ حَرَامٌ وَمَحْرَمٌ لِأَنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ مِنْهُيَّ عَنْ أَكَلِهِ وَشُرْبِهِ وَكَسْبِهِ وَنِكَاحِهِ وَإِمْسَاكِهِ وَالتَّقَلُّبِ فِيهِ فَجَمِيعٌ تَقَلُّبِهِ فِي ذَلِكَ حَرَامٌ».

بررسی دلالتی

در این روایت گفته شده است که چیزی که از جهتی منهی عنه است، بیع و معامله آن نیز حرام است و در ما نحن فیه، سیگنال‌دهی، طبق فرض، حرام و منهی عنه است و مصداق «فَكُلُّ أَمْرٍ يَكُونُ فِيهِ الْفَسَادُ مِمَّا هُوَ مِنْهُيَّ عَنْهُ» می‌باشد، فلذا جمیع تصرفات در آن حرام است و از آن جمله است، بیع، شراء و... آن شیء.



پس طبق این که گفته شد که این سیگنال دهی در این جا حرام است، پس معامله و معاوضه آن نیز حرام است و لذا حتی تصرفات اعتباری مثل بیع و... نیز جایز نیست.

بررسی سندی

روایت از تحف العقول است و گر چه مرسل است و مرحوم ابن شعبه از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است، و لذا از جهت سندی محل اشکال است لکن ممکن است کسی ادعا کند که مشهور به این روایت عمل کرده اند (گر چه اول کلام است که مشهور به این روایت عمل کرده باشند) و یا این که ادعا کند که مراسلات مرحوم ابن شعبه، حجت هستند و از این طرق، مشکل سندی این روایت را حل نماید ولی در غیر این صورت سند این روایت مشکل دارد.

روایت دوم:

این روایات در باب غنا وارد شده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ كَسْبِ الْمُغْنِيَّاتِ فَقَالَ الَّتِي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرَّجَالُ حَرَامٌ وَالَّتِي تُدْعَى إِلَى الْأَعْرَاسِ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهُوَ الْحَدِيثُ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»^۱.

کسب مغنی که زن و مرد با یکدیگر مخلوط شوند، حرام است ولی در عروسی ها که مخصوص زنان است، اشکالی ندارد. همچنین:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ^۲ عَنْ حَكَمِ الْحَيَّاطِ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْمُغْنِيَّةُ الَّتِي تَرُفُّ الْعَرَائِسَ لَا بَأْسَ بِكَسْبِهَا»^۳.

مفهوم این روایت این است که کسب و درآمد مغنیه در غیر عروسی، حرام است. همچنین:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ عَنِ الْحُسَيْنِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحَرِّ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَجْرُ الْمُغْنِيَّةِ الَّتِي تَرُفُّ الْعَرَائِسَ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ وَلَيْسَتْ بِالَّتِي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرَّجَالُ^۴.
که این روایت نیز مفهوماً دلالت بر مدعا دارد.

همچنین:

وَعَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ نَضْرِ بْنِ قَابُوسَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ الْمُغْنِيَّةُ مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَكَلَ كَسْبَهَا^۵.

۱. لقمان ۳۱-۳۶.

۲. وسائل الشیعة؛ ج ۱۷؛ ص ۱۲۰.

۳. فی نسخه زیاده - عن الحسین (هامش المخطوط).

۴. فی المصدر- حکم الحناط.

۵. وسائل الشیعة؛ ج ۱۷؛ ص ۱۲۱.

۶. وسائل الشیعة؛ ج ۱۷؛ ص ۱۲۱.

۷. وسائل الشیعة؛ ج ۱۷؛ ص ۱۲۱.



که دلالت دارد که کسب مغتبیّه حرام است.

نوعاً مقصود از کسب در این روایات، «اجرت» است، زیرا که نوعاً به نحوه اجاره، شخصی را برای این کار اجاره می‌کرده‌اند و بعید است که خدمت شخصی را خریداری کنند، ولی در هر حال الغای خصوصیت از اجاره می‌شود زیرا که خصوصیتی بین اجاره و بیع و... نیست یعنی وقتی که اجرت این کار حرام باشد، تفاوتی ندارد به چه عنوان و به چه صورتی اجرت گرفته باشند، چه تحت عنوان اجاره یا بیع یا هر عقد و معاوضه‌ای باشد، حرام است.

از این روایات استفاده می‌شود که چون غنا در این موارد حرام است، پس مزد گرفتن به خاطر غنا نیز حرام شده است و گرفتن مزد جایز نیست.

از آن جایی که در این باب روایات متعددی وجود داشت، نیاز به بررسی سندی نداریم زیرا که می‌خواهیم از مفاد مجموع این روایات استفاده کنیم.

روایت سوم:

این روایات در باب کاهن است:

«محمد بن یعقوب عن علي بن إبراهيم عن أبيه عن التوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله ع قال: السُّحْتُ ثَمَنُ الْمَيْتَةِ وَثَمَنُ الْكَلْبِ وَثَمَنُ الْخَمْرِ وَمَهْرُ الْبَغِيِّ وَالرَّشْوَةُ فِي الْحُكْمِ وَأَجْرُ الْكَاهِنِ»^۱.

ثمن میته، ثمن کلب حرام است، یعنی این اعیان که اکل و شربشان حرام است، ثمن آنها نیز حرام است یعنی در این موارد مبیع، امور محرّمه می‌باشد و در نهایت گفته شده است که اجر کاهن نیز حرام است یعنی کهانت که امری حرام است، اجری که به خاطر آن گرفته می‌شود، حرام است، یعنی هر چند کهانت نیز نوعی ارائه خدمت است ولی این که شخص بخواهد با ارائه دادن این خدمت حرام، درآمد داشته باشد، حرام است.

همچنین:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: قَالَ: السُّحْتُ أَنْوَاعٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا كَسْبُ الْحَجَّامِ وَأَجْرُ الرَّانِيَةِ وَثَمَنُ الْخَمْرِ»^۲.

در این روایت نیز که ارائه خدمت‌هایی بیان شده است که حرام است و لذا پولی در مقابل این خدمات گرفته می‌شود، نیز حرام است و از این درآمدها نهی شده است.

همچنین در مرسله صدوق (رحمه الله) آمده است که:

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: قَالَ ع أَجْرُ الرَّانِيَةِ سُحْتُ وَثَمَنُ الْكَلْبِ الَّذِي لَيْسَ بِكَلْبِ الصَّبْدِ سُحْتُ وَثَمَنُ الْخَمْرِ سُحْتُ وَأَجْرُ الْكَاهِنِ سُحْتُ وَثَمَنُ الْمَيْتَةِ سُحْتُ فَأَمَّا الرَّشَا فِي الْحُكْمِ فَهُوَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ»^۳.

که در این روایت نیز اجر کاهن و... نهی شده است.

همچنین در وصیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به امام علی (علیه السلام) آمده است که:

«وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَمْرٍو وَأَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ ص لِعَلِيِّ ع قَالَ:

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۱۷؛ ص ۹۳.

۲. وسائل الشیعة؛ ج ۱۷؛ ص ۹۳.

۳. وسائل الشیعة؛ ج ۱۷؛ ص ۹۴.



يَا عَلِيُّ مِنَ الشُّحْتِ تَمَنُّ الْمَيْتَةِ وَتَمَنُّ الْكَلْبِ وَتَمَنُّ الْخَمْرِ وَمَهْرُ الزَّانِيَةِ وَالرَّشْوَةُ فِي الْحُكْمِ وَأَجْرُ الْكَاهِنِ^۱.
که در این روایت نیز از امور متعددی نهی شده است که درآمد این موارد حرام است.

همچنین:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ عَمَارِ بْنِ مَرْزُوقَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ الْعُلُولِ فَقَالَ كُلُّ شَيْءٍ غُلٌّ مِنَ الْإِمَامِ فَهَوَ شُحَّتٌ وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ وَشِبْهُهُ شُحَّتٌ وَالشُّحْتُ أَنْوَاعٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا أَجُورُ الْفُؤَاجِرِ وَتَمَنُّ الْخَمْرِ وَالتَّبِيدِ وَالمُسْكِرِ وَالرَّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَةِ فَأَمَّا الرَّشَا فِي الْحُكْمِ فَإِنَّ ذَلِكَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ جَلَّ اسْمُهُ وَبِرَسُولِهِ ص»^۲.

در این روایت اجر فاجر حرام دانسته شده است، یعنی زنا دادن حرام است پس مزدی که برای آن گرفته می‌شود، حرام است.

روایت چهارم

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ تَمَنِ الْخَمْرِ قَالَ أَهْدِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص زَاوِيَةَ خَمْرٍ بَعْدَ مَا حَرَّمَ الْخَمْرَ فَأَمَرَ بِهَا أَنْ تُبَاعَ فَلَمَّا أَنْ مَرَّ بِهَا الَّذِي يَبِيعُهَا نَادَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ حَلْفِهِ يَا صَاحِبَ الزَّوَايَةِ إِنَّ الَّذِي حَرَّمَ شُرْبَهَا فَقَدْ حَرَّمَ تَمَنُّهَا فَأَمَرَ بِهَا فَصَبَّتْ فِي الصَّعِيدِ فَقَالَ تَمَنُّ الْخَمْرِ وَمَهْرُ الْبَغِيِّ وَ تَمَنُّ الْكَلْبِ الَّذِي لَا يَضْطَاؤُ مِنَ الشُّحْتِ»^۳.

روایت در مورد خمر است، در این روایت آمده است که چیزی که شرب آن حرام است، ثمن آن حرام است، یعنی مبیعی که شرب آن حرام است، ثمن آن حرام است.

می‌توانیم الغای خصوصیت از خمر و شرب کنیم و به صورت قاعده کلی این‌گونه نتیجه بگیریم که:
مبیعی که تصرف در آن حرام است، ثمن آن نیز حرام است.

بنابراین از مجموع این روایات استفاده می‌شود که گرفتن اجرت و مزد و یا عوض در مقابل شیء‌ای که آن شیء فی نفسه حرام است، مشروع نیست و حرام است. و وقتی آن مزد و اجرت حرام گردید، مشخص می‌شود که آن معامله نیز باطل است و الا اگر معامله صحیح بود، مزد و عوض حرام نمی‌شد.

البته در مورد عمل عامل نیز باید بگوییم که عمل محترم اجرت دارد ولی اگر عملی حرام باشد، محترم نیست فلذا سیگنال‌دهی که فی نفسه حرام است و شرعاً جایز نیست، پس عمل محترمی نیست و لذا امر آمر به آن نیز موجب ضمان نمی‌شود فلذا نمی‌توانیم بگوییم که آمر ضامن است و باید اجرت پرداخت کند.

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۱۷؛ ص ۹۴.

۲. وسائل الشیعة؛ ج ۱۷؛ ص ۹۲.

۳. وسائل الشیعة؛ ج ۱۷؛ ص ۲۲۵.